

ترور میرزاده عشقی و تأثیر آن بر سانسور مطبوعات دوره رضاشاه

پروین حیدری^۱

چکیده

میرزاده عشقی از جمله مخالفان و منتقدان حکومت رضاخان بود، او از اولین روزنامه‌نگاران و نویسندگان دوره رضاخان است که به صورت علنی و به دست فرستادگان حکومتی به قتل رسید. بسیاری بر این باورند که عشقی کشته شد تا مخالفان رضاخان، عاقبت مخالفت خود با حکومت را ببینند و مخالفتشان در نطفه خاموش شود. این تمهید از سوی حکومت کارگر افتاد، به طوری که بنا به شواهد و اسناد، پس از قتل عشقی بود که بسیاری از نشریات مخالف به حاشیه رانده شدند یا مشمول توقیف شدند و آنان که ماندند به تأیید سانسورچیان حکومتی رسیده بودند. بر اساس این دلایل و شواهد تأثیر ترور عشقی بر سانسور مطبوعات در دوره رضاشاه مسئله‌ای است قابل تأمل.

کلید واژگان: میرزاده عشقی، مطبوعات، پهلوی اول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تربیت مدرس. p.heidari66@gmail.com

Mirzadeh Eshghi's assassination and its impact on the press censorship of Reza Shah's period

Abstract

Mirzadeh Eshghi was one of the opponents and critics of the Reza Khan government. He is one of the first journalists and writers of Reza Khan that was murdered in the public by the government agents. Many believe that Eshghi was killed to show to the opponents the consequences of their disagreements with the government and putting the end for their opposition from the beginning. That plan worked out, according to evidence after murder of Eshghi many newspaper which belonged to those who were against Reza Khan, were marginalized or closed down. Other had to become approved by government's censors. Based on this evidence the influence of Eshghi assassination in censorship of the press in Reza Shah's period is a controversial issue.

Keywords: Mirzadeh Eshghi, Media, The first Pahlavi.

مقدمه

بنا بر اسناد و منابع دوره پهلوی اول، کنترل مطبوعات نقشی کلیدی در قدرت‌گیری و به ثبات رسیدن رضاخان داشتند. از جمله روش‌هایی که رضاشاه برای کنترل بر مطبوعات در پیش گرفته بود، ارباب و گاهی قتل روزنامه‌نگاران و فعالان و آزادی‌خواهان بود. میرزاده عشقی مدیر مسئول روزنامه قرن بیستم با چاپ مقالات تند و گزنده، سعی در افشاگری داشت. سردار سپه این جوان سرخ زبان را در خانه‌اش و به دست فرستادگانش به قتل رساند تا هشداری باشد به دیگر نویسندگان و

روزنامه‌نگاران که اگر چنان کنید، آینده‌ای اینچنینی در انتظارتان خواهد بود. قصد ما در این مقاله بررسی این مسئله است که این ترور چه تأثیری بر روند مطبوعات دوره قدرت و سلطنت رضاشاه داشت. با مقایسه آمار مربوط به روزنامه‌ها و مطبوعات بعد از ترور میرزاده عشقی به نظر می‌رسد، بعد از این اتفاق روزنامه‌نگاران زبان در کام کشیدند و زمانه را خونریز دیدند و پیاله در آستین مرقع پنهان کردند. در این مقاله با روش مقایسه و تحلیل منابع و بررسی اسناد و خاطرات مربوط به دوره قبل و بعد از ترور میرزاده، سعی شده تأثیر این اتفاق بر روند مطبوعات بررسی شود. درباره شخصیت و آثار میرزاده عشقی تاکنون کتاب‌ها و مقالات فراوانی به رشته تحریر درآمده که شاید بتوان مهم‌ترین آن را کتاب *میرزاده عشقی* نوشته محمد قائد دانست. همچنین درباره مطبوعات ایران نیز تألیفاتی انجام شده است که بنا به گفته بسیاری، کتاب *تاریخ جرائد و مجلات ایران* به قلم محمد صدرهاشمی، از کامل‌ترین آنهاست. مقالات و نگارش‌هایی نیز در مورد سانسور در مطبوعات دوره رضاشاه وجود دارد، با مطالعه این منابع متوجه می‌شویم که تقریباً اولین برخورد جدی حکومت سردار سپه با قتل میرزاده عشقی آغاز شده است؛ هرچند بنا به استناد به منابعی چون بهار و... قبل از این هم برخوردهایی با برخی مدیران نشریات مخالف انجام شده بود ولی با ترور میرزاده عشقی که مخالفتش با رضاخان بر کسی پوشیده نبود، دوره اختناق و سرکوب مطبوعات با شدت زیادی آغاز شد و تقریباً سیر قهقرایی خود را طی کرد که این روال تا اشغال ایران به دست متفقین و خروج رضاشاه از ایران ادامه داشت.

حیات میرزاده عشقی و جریان ترور او

سید محمدرضا کردستانی معروف به میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم، در تاریخ دوازدهم جمادی‌الآخر سال ۱۳۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲۷۲ شمسی در شهر همدان متولد شد (قائد، ۱۳۷۷: ۲).

شاعر جوان، احساسات و افکار تندی داشت. بیش تر اشعاری که می سرود وطنی و ملی بود و به ملاحظه افکار انقلابی، دم از خون و خونریزی می زد (بهار، ۱۳۵۷: ۱/ ۳۰۹-۳۱۰)، چنان که عنوان یکی از مقالات خود را «عید خون» (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۲۸). گذارد.

عید خون گیر پنج روز از سال سیصد و شصت روز راحت باش

عشقی در جایی از دیوانش می گوید: گرسنه چون شیرم و برهنه چون شمشیر (همان: ۲۴۲). جهان‌نگری سیاسی عشقی، آمیزه‌ای از ملی‌گرایی، رمانتیسیم سوسیالیستی با رگه‌های آنارشستی است. آنچه که عشقی با عنوان عید خون مطرح می‌کرد، یک انتقام‌کشی بدون حساب و کتاب و مبتنی بر تمایلات شبه‌مدرنیستی، به شکل خونین و به دست توده‌ها بود.

در آغاز زمزمه جمهوری، عشقی دوباره روزنامه قرن بیستم را که پیش تر آن را در همدان منتشر می‌کرد، با قطع کوچک در هشت صفحه منتشر کرد که یک شماره بیش تر انتشار نیافت (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۰۶/۴). و بر اثر مخالفت روزنامه‌اش با جریان حاکم، بازداشت شد. عشقی قسمت عمده مطالب روزنامه‌اش را به استهزا و تمسخر جمهوری پیشنهادی سردار سپه اختصاص داده بود، اکنون سه چهار ماهی بود که سردار سپه طرح جمهوری را کنار گذاشته بود و جراید جبهه او از لزوم تغییر قانون اساسی دم می‌زدند؛ ولی عشقی با تجاهر آشکاری دوباره موضوع جمهوری را علم کرده بود تا با یادآوری شکست سردار سپه، هرچه بیش تر قدرت حاکم را تحقیر کند. بی‌گمان این مسئله در هیچ حکومتی قابل اغماض از سوی جریان حاکم نیست. روز هفتم تیر ماه ۱۳۰۳، عشقی آخرین شماره روزنامه قرن بیستم را منتشر کرد (همان‌جا). از قرار، دو سه شب بود که چند نفر ناشناس پیرامون خانه عشقی کشیک می‌کشیدند. سه نفر بدون اجازه وارد خانه عشقی شدند، عشقی از آنها پرسید که چه کار دارند؟ آنها

جواب دادند که شب گذشته، شکایتی از سردار اکرم همدانی را به منزل او داده‌اند که عشقی آن را به چاپ برساند و اکنون برای گرفتن جواب عریضه آمده‌اند. عشقی خندان تعارف کرده و می‌خواست برای پذیرایی آنها را به اتاق برود و در حالی که با یکی از آنان صحبت‌کنان جلو بود، یکی از دو نفر، از عقب تیری به سوی او شلیک کرد و بی‌درنگ هر سه نفر فرار کردند. عشقی فریاد کشید و خود را به کوچه رسانید. در آنجا از شدت درد به جوی آب افتاد. همسایه‌ها به صدای تیر و فریاد عشقی جوان، سراسیمه از خانه بیرون ریختند (حائری، ۱۳۷۳: ۱۱۱). و نوکر همسایه، وردست ضارب را می‌گیرد و تحویل پلیس نظمیه می‌دهد. نوکر چهل روز در محبس می‌ماند! ولی قاتل اصلی ۲۳ سال دیگر هم زندگی می‌کند (سپانلو، ۱۳۶۹: ۲۰۸-۲۰۷).

عشقی را به بیمارستان شهربانی بردند. گلوله سربی طرف چپ زیر قلبش گیر کرده بود. خون زیادی می‌آمد. بعد از چهار ساعت درد و شکنجه، عشقی چشم از جهان بریست. صبح روز بعد تمام تهران عزادار بود. نام قاتلان او ابوالقاسم و حبیب همدانی بود. او خود نام آنها را به بهار می‌گوید، زمانی که بعد از تیر خوردن به بالینش رفته بود (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۶/۲). بهار می‌گوید: «گویا از آن دو نفر یکی که گلوله زده بود گریخت و ابوالقاسم نام رفیق او گیر افتاد. در مشافهه با عشقی، عشقی به او گفته بود که تو بودی که تیر زدی، اما گویا رفیقش بوده است. معذک، نظمیه مثل این که خود محرک این جنایت بوده است، فراری را تعقیب نکرد، ابوالقاسم را هم به مدعی‌العموم تحویل نداد، از همه مضحک‌تر، محمد نامی که ابوالقاسم را گرفته و به پاسبان تحویل داده بود، برده حبس تاریک کردند و گفتند قاتل عشقی اوست!» (همان: ۱۰۸) اکثریت مجلس هم اجازه ندادند این مسأله در مجلس مطرح شود (همان‌جا). حتی پدر او را که پس مرگ پسرش به تهران آمده بود تا اگر وسایلی دارد با خود ببرد، به نظمیه بردند و حبس کردند و «تحقیقات می‌کنند که آمده‌ای چه کنی و چرا به خانه فلانی

می‌روی؟ و خلاصه از او التزام گرفته‌اند که با ما راه نرود و زودتر به ولایتش برگردد!» (همان: ۱۷۳).

فرخی قطعاً معروف ماده تاریخ عشقی را به این شکل ساخت:

دیو مهیب خود سری چون ز غضب گرفت دم
امنیت از محیط ما رخت به
بست و گشت گم

حربه وحشت و ترور کشت چو میرزاده را
سال شهادتش بخوان
عشقی قرن بیستم (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۶۷۲)

دسته اقلیت مجلس همان روز اعلانی در شهر منتشر کردند که فردا هر کس می‌خواهد از جنازه یک سید غریب و مظلوم تشییع کند، صبح در مسجد سپهسالار حاضر شود. صبح جمعیت بی‌مانندی در مسجد سپهسالار گرد آمد، جنازه را حرکت داده تشییع فوق‌العاده پرازدحامی که تا آن زمان نظیر آن دیده نشده بود، به عمل آمد. می‌گویند در حدود سی هزار نفر در تشییع جنازه شرکت کرده بودند و جنازه را به «ابن بابویه» بردند و در شمال غربی آن دفن کردند (همان‌جا)

هر کس جنازه را می‌دید، می‌گریست و می‌گفت: تهران چنین سوگواری‌ای را یک‌بار دیگر نخواهد دید! (حائری، ۱۳۷۳: ۱۱۱). بهار نیز معتقد است: «چنین وفاداری نسبت به هیچ پادشاهی نشده است!» (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۷/۲).

نویسنده کتاب از صبا تا نیما قضاوت جالبی از این رویداد دارد: «حرکت جماعت پشت تابوت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار پررنگ از شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نورانی که با گفتار هتاکانه یک قلندر بددهن چندان همخوانی نداشت. این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود و مانند بسیاری دیگر قضیه ایجاد جمهوری را بازی عوامل

خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی اتلاف هر چه بیشتر مال ملت» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴).

بهار معتقد است حکومت برای این که اذهان عمومی را از ماجرای قتل عشقی منحرف کند، جریان سقاخانه را که منجر به قتل مازور ایمری شد، مطرح کرد (بهار: ۱۳۵۷: ۱۱۴/۲). پس از قتل ایمری حکومت نظامی در کشور برقرار شد و با برقراری حکومت نظامی بعضی از جراید تندرو و سرکش نیز به شدت سانسور شدند و جراید شدیدالحن و مخالف دولت از بین رفتند (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۹).

بهار می‌گوید نمایندگان که از طرف اکثریت نزد رئیس دولت رفته بودند، به ایشان گفته بودند که این عمل (قتل عشقی) باعث تزلزل امنیت است و مردم ناراضی‌تر خواهد شد. او اظهار کرده بود که چه اهمیت دارد قتل یک نفر، چرا در جنگ‌های ما که آن قدر کشته می‌شوند اظهار تأسف نمی‌کنید؟! (بهار، ۱۳۵۷: ۱۱۰/۲).

بنا به گفته نویسنده کتاب عشقی، دو روز پیش از آن یکی از دوستانش (میر محسن خان) به طور اتفاقی، در اتاق محرمانه اداره تأمینات، این خبر را که «عشقی، محرمانه کشته شود»، شنیده بود (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۹).

شاید شعرهای عشقی به علت عمر کوتاه شاعریش هیچ‌گاه مجال پخته‌شدن پیدا نکردند، اما صراحت لهجه، نکته‌بینی و تحلیل بسیار فنی او در مورد تحولات سیاسی و اجتماعی دوره خودش بسیار قابل تأمل است. یقیناً می‌توان گفت عشقی از مهم‌ترین روشنفکران مولود روشنگری پس از مشروطه بود.

سعید نفیسی در مورد او می‌گوید: «می‌توان گفت هنر او به هدر می‌رفت و من از میان سخن‌سرایان این دوره، تا کنون کسی را ندیده‌ام که سخن خویش را بدین‌گونه حرام کرده باشد» (همان: ۸۵).

اثرات ترور میرزاده عشقی بر مطبوعات در زمان نخست‌وزیری رضاخان

به نظر می‌رسد که مرگ میرزاده عشقی، تاریخ مطبوعات ایران را وارد مرحله تازه‌ای کرد، چون روزنامه‌نگاران در برابر ماهیت مستبدانه رژیم نوحاسته پهلوی، محافظه‌کاری و زبان در کام کشیدن را در پیش گرفتند. بدین ترتیب تعداد نشریات در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، از حدود ۱۵۰ به ۵۰ نشریه کاهش یافت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

رضاخان همیشه رفتار خشونت باری با مخالفین مطبوعاتی خود داشت. وی دندان فلسفی، مدیر حیات جاوید را با مشت شکست و او را همراه با سردبیر روزنامه مزبور در دژبانی، زندانی کرد؛ پای حسین صبا مدیر ستاره ایران را در میدان مشق به جرم انتقاد از وزیر جنگ به سه پایه بست و هاشم خان محیط، مدیر روزنامه وطن را در محل اداره روزنامه به دست عده‌ای قزاق به شدت مضروب و سپس در قزاقخانه حبس کرد (بهار، ۱۳۵۷: ۲/۲۲۵).

از اولین موضوعات چالش‌برانگیز که در مجلس پنجم (بهمن ۱۳۰۲) مطرح شد، غوغای جمهوری بود. سردار سپه از طریق جراید وابسته به خویش مبارزه تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه احمد شاه آغاز کرده بود و از داخل مجلس نیز وکلای طرفدار رضا خان به رهبری تدین و سلیمان میرزا اسکندری در پی آن بودند که تا عید نوروز ۱۳۰۳، قاجاریه را ملغی و جمهوری اعلام کنند (مکی، ۱۳۵۹: ۴۴۸-۵۱۹).

در این میان بار دیگر جراید نیز به دو دسته تقسیم شدند، یک گروه آنها که طرفدار سردار سپه و جمهوری او بودند. و دسته دیگر که با اقلیت مجلس در مبارزه علیه جمهوری متفق بودند. روزنامه فکاهی قرن بیستم به مدیریت میرزاده عشقی جزء دسته دوم بود. او در شماره اول روزنامه خود، چند کاریکاتور (آژند، ۱۳۶۳: ۵۷) و همچنین اشعار و مقالاتی تند علیه جمهوری و جمهوری خواهان منتشر کرد که بلافاصله از طرف شهربانی این روزنامه جمع و سانسور شد (اسناد مطبوعات ایران ۱۲۸۶-۱۳۲۰ هجری شمسی): م(ب) ۲/۲۳۶۳ و خود میرزاده عشقی هم مدتی بعد از

انتشار روزنامه به دستور رضا خان ترور شد. ترور میرزاده عشقی در حکم هشدار بود به همه مخالفان و به خصوص مطبوعات، با این پیام که از آن پس مخالفت آنها بی پاسخ نخواهد ماند.

پس از واقعه قتل عشقی، روزنامه نویسانی که خود را طرفدار او می‌شمردند در مجلس شورای ملی تحصن کردند و برای کسب امنیت و مصونیت قانونی، مداخله مجلس را تقاضا کردند. این تحصن مدتی، نزدیک به سه ماه، طول کشید تا این که با ورود تیمورتاش به کابینه، او با زعمای اقلیت مجلس کنار آمد و با مدیران جراید صحبت کرد. نماینده تحصن‌کنندگان از جانب مدیران جراید خواسته‌های آنان را که اکثراً در ارتباط با امنیت جانی و حقوقی و مصونیت قانونی بود به شرح و بسط بیان کرد. سردار سپه نیز در پاسخ اطمینان داد که تقاضای آنان از طرف دولت رعایت خواهد شد. در پایان کار، سردار سپه خود شخصاً به مجلس آمده، با مدیران جراید به گفت‌وگو نشست (روحانی، ۱۳۷۷: ۱۰۵). هر چند تحصن پایان یافت ولی سه روز بعد از آن رحیم‌زاده صفوی دستگیر شد و چون فراکسیون اقلیت تهدید به استیضاح دولت کرد، با مداخله تیمورتاش آزاد شد (مکی، ۱۳۵۹: ۷۲).

دوره پادشاهی رضا شاه و روند سانسور در مطبوعات ایران

با آغاز سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۰۴ حلقه نهایی سانسور مطبوعات کامل و استبداد به نوعی شدیدتر، در جامعه حکم‌فرما شد. در آن هنگام هیچ روزنامه‌ای جرأت نداشت علیه حکومت کوچکترین انتقادی داشته باشد، به طوری که می‌توان گفت، حتی به کار بردن واژه «کارگر» در مطبوعات جرم تلقی می‌شد، چون به تعبیر حاکمیت، کارگر وسیله تبلیغ کمونیسم بود (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۱۱۹). در این دوره، نظارت بر امور مطبوعاتی به شهربانی واگذار شد. رضا خان برای اعمال کنترل بیش‌تر بر مطبوعات، شروع کرد به کاستن تعداد آنها در تهران و شهرستان‌ها. هم‌زمان با کاهش تعداد روزنامه‌ها و مجلات، بر حیطه موضوعاتی که سانسور بر آنها اعمال می‌شد نیز

افزوده شد. در ابتدا سانسور مطبوعات برعهده مدیران و سردبیران بود و آنها با سپردن تعهدنامه، خود این کار را برعهده داشتند. اما پس از مدتی شهربانی خود رأساً کار سانسور را عهده‌دار شد و همه مدیران مجبور شدند برای درج هرگونه مطلبی، ابتدا اجازه بازرس مطبوعات را کسب کنند. سانسور که در آغاز منحصر به مقالات و اخبار بود، به تدریج به آگهی‌ها و اعلانات و سپس به کلمات نیز تسری یافت.

رضاشاه در دوره سلطنتش با اعتقاد به عدم کارکرد احزاب، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد. او با هدف ایجاد آرامش و جلوگیری از اخلال، بسیاری از وکلای مجلس را سلب مصونیت کرد، بهبودی می‌گوید: «کسی که اسم شاه را می‌آورد و انتقاد می‌کرد، یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود؟ و گاهی هر مهملی که می‌خواستند بر آن می‌بستند و راه دخلی برای مأمورین بود. هیچ‌کدام از مقامات عالی‌رتبه این دوره اختیاری نداشت، تمام امور می‌بایست به اطلاع شاه می‌رسید و تمام دستورات وی بدون چون و چرا یابستی انجام می‌شد» (بهبودی، ۱۳۷۲: ۳۱۳).

در این دوره کم‌تر روزنامه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که حداقل یک بار توقیف نشده باشد. سایه توقیف و تعطیل نه‌تنها روزنامه‌های غیررسمی، بلکه روزنامه‌های نیمه‌رسمی و کثیرالانتشاری چون *ایران*، *شفق سرخ* و *اطلاعات* را نیز دربرمی‌گرفت. این حساسیت تنها نسبت به مندرجات مطبوعات داخلی نبود، بلکه او از طریق نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای مختلف مضامین روزنامه‌های خارجی در مورد ایران و سلطنت پهلوی را همواره در کنترل داشته و در صورت مشاهده سخنی علیه سلطنتش، پیگر مسئله می‌شد. چنانکه به دلیل مندرجات مجله *فکاهی اکسلسیور*^۱ فرانسه، رابطه ایران را با آن کشور قطع کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۶).

^۱. *Excelsior*

در دوره رضاشاه، شهربانی کاملاً بر مندرجات جراید نظارت داشت و مدیران جراید بدون اجازه شهربانی، حق نشر هیچ‌گونه مطلبی را نداشتند. دخالت شهربانی نه فقط نسبت به مقالات سیاسی و اخبار داخله و خارجه جراید بود، بلکه اعلانات روزنامه نیز قبل از انتشار به نظر اداره شهربانی می‌رسید (اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان، سند شماره ۱۱:۱۲/۲). کوچک‌ترین سوءظنی درباره مدیران جراید، برای حبس و تبعید آنان کافی بود. به این ترتیب بود که در دوره رضاشاه تنها روزنامه‌هایی می‌توانستند به انتشار خود ادامه دهند که در رفتار و اعمال خود کمال احتیاط را می‌کردند، مبدا که شهربانی نسبت به آنها بدبین شود. روزنامه‌های اطلاعات و ایران از روزنامه‌هایی بودند که توانستند با سیاست مدبرانه خود در طول سلطنت رضاشاه به انتشار خود ادامه دهند و حتی مدیران آنها هم از مزایای نزدیکی به دستگاه دولتی برخوردار شوند. این دو روزنامه و روزنامه کوشش، سه روزنامه‌ای بودند که مدت مدیدی در دوره سلطنت رضاشاه منتشر می‌شدند (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۳۰).

عبدالله مستوفی در این باره می‌گوید: «بعضی هم که روزنامه‌نویسی آنها برای ارتزاق بود مانند زین العابدین فروزش کلاردشتی، صاحب روزنامه نجات ایران و از این قماش، چون آس و پلو در دستگاه سردار سپه زیادتر بود، از ضدیت‌های خود دست برداشته، طرفدار جدی دولت شده و می‌شدند و تملقات عجیب به سردار سپه کرده، کارهای بی‌رویه و بی‌ترتیبی را که احیاناً برای پیشرفت مقاصد داوطلبانه او به‌عمل آمد، رفع و رجوع می‌کردند و از انتشار مجعولات و اکاذیب هم تشویشی نداشتند...» (مستوفی، ۱۳۲۶: ۴۳۵/۳).

رفتار اداره شهربانی و سیاسی، به‌خصوص بعد از سال ۱۳۱۶ و کشف توطئه کمونیستی در تهران، به‌مراتب سخت‌تر شد و مندرجات جراید به دستورات متوالی و پی در پی شاه و اخبار سخنرانی‌هایی که به‌منظور تقویت سلطنت ایراد می‌شد و همچنین مسافرت‌های شاه به اطراف کشور منحصر بود (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۳۳). این

مسائل هم باید تحت نظر مأمور سانسور اداره نظمی به طبع می رسید و مضمون و چگونگی درج آنها کاملاً تحت نظارت و مراقبت می بود (اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در دوره رضاخان، سند شماره ۱۷:۱۴).

اسامی روزنامه ها و مرام و مسلک آنها نیز در این مبحث قابل توجه است. با نگاهی به تغییر اسامی جراید از: پیکار و طوفان، ستاره سرخ، سیاست، درفش کاویانی، تنبیه الغافلین، محشر، کرنا، فریاد ایران، دست انتقام، شفق سرخ و ... به جرایدی با نام هایی همچون دنیای امروز، درمان، تنها، توانا، درخشان، حکمت، حسام، جهان نو، جهان نما، توانا و ... می توان به تغییر فضای سیاسی و سیر تحول آزادی و سردشدن شور و هیجان انقلابی، از کودتای ۱۲۹۹ تا سال های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ پی برد. البته در این باره لازم به یادآوریست که حکومت وقت نیز، چنانچه اسم روزنامه ای را مناسب نمی دید، با صدور مجوز انتشار آن مخالفت می ورزید (اسناد مطبوعات ایران ۱۲۸۶-۱۳۲۰ هجری شمسی)، ۱۳۷۲: ۳۸۰، ۱۳، ۴۰۰ و ۴۰۲). مثلاً روزنامه ای که درخواست کننده آن، میرزا محمدخان حنانه، ابتدا عنوان عصر بهائم را به مناسبت طرح مسائل اخلاقی از زبان حیوانات در این روزنامه برگزید، پس از مخالفت وزارت فرهنگ با این عنوان، آن را به زبان بهائم تغییر داد، اما مجدداً با مخالفت مواجه شد. در نهایت، با پیشنهاد عنوان جام جهان نما موفق شد مجوز انتشار روزنامه را بگیرد (همان: ۳۸۰).

در این دوره نه تنها سیاسی بودن نشریه کم تر در تقاضانامه ها قید می شد، حتی در برخی موارد بر مراتب دولت خواهی روزنامه نیز تأکید می شود: «... انتشار معارف و طرفداری از دولت مرکزی و قدرت آن...» (آدمیت، ۱۳۰۵)، یا متقاضی دیگری که از قضا بی ارتباط با محافل کمونیستی هم نبود - لابد از روی احتیاط - تأکید دارد که «... ابداً به سیاسیات و اقتصادیات مداخله نخواهد کرد...» (علم و صنعت، ۱۳۰۷) و آن نیز هم که سیاسی - اجتماعی است از ذکر «.. خدمت به میهن و شاهنشاه معظم ...» غافل نمی ماند. (ستاره، ۱۳۱۶) (همان: ۱۳).

نقش سازمان پرورش افکار در مطبوعات دوره رضاشاه

در سال ۱۳۱۷ دولت سعی کرد به ضرب مصوباتی چند، مشکل مطبوعات را که جز حاصل عملکرد پیشین چیز دیگری نبود، حل و فصل کند. نخست در اردیبهشت ۱۳۱۷ تصویب‌نامه‌ای «راجع به امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور» به تصویب هیئت وزرا رسید که سعی داشت با تعیین شرایطی چند برای مدیر مسئول روزنامه یا مجله، که بیشتر بر سطح آگاهی و دانش فرد مزبور تأکید داشت، «جنبه‌های علمی و ادبی و تربیتی» جراید حفظ شود؛ (سالنامه و آمار ۱۵- ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷- ۱۳۱۶: ۴۰۶) آیین‌نامه‌ای که در ۱۴ تیر همان سال براساس مصوبه مذکور به تصویب شورای عالی فرهنگ گذشت (آئین‌نامه امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور: ۴۰۸-۴۱۰).

تلاش‌های مقامات دولتی برای دگرگون کردن وضع مطبوعات به این مصوبه و آیین‌نامه محدود نشد. یکی از بخش‌های اصلی سازمان پرورش افکار (دلفانی، ۱۳۷۵: ۷۴) که در اواخر ۱۳۱۷ تأسیس شد، کمیسیون مطبوعاتی آن بود، به نام «اداره راهنمای نامه‌نگاری» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. شماره تنظیم ۱۱۳۰۱۵، پاکت ۱۱۲۶)، که وظیفه داشت «... در سبک نامه‌نگاری اصلاحات اساسی به‌عمل آورده، زمینه مفیدی برای نشر مقالات مؤثر، تصاویر جالب تهیه کرده و اهتمام نماید که عده کافی نویسنده تربیت و آماده شود...» (آئین‌نامه امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور: ۲۰۰).

سیفی فمی می‌نویسد: غرض از تأسیس اداره مزبور، طبق نظام‌نامه، «نظارت بر کار مطبوعات» بود که بازتاب فکر سانسور از میان برداشته شود. این اداره گاهی نیز اگر ایجاب می‌کرد که دولت در پاسخ مقالات منتشره در مطبوعات خارجی علیه سیاست ایران چیزی بنویسد و به چاپ برساند، اقدام می‌کرد (سیفی فمی تفرشی، ۱۳۷۸: ۲۰۵).

اداره راهنمای نامه‌نگاری دو مهر «روا» و «ناروا» داشت که مهر روا به اندازه یک بند انگشت بود و در هر مقاله یا نوشته‌ای که مجاز تشخیص داده می‌شد، می‌زدند و مهر ناروا، به معنی مخالفت با چاپ مقاله تلقی می‌شد (کریمیان، ۱۳۸۳: ۶۹).

همچنین وظایف آژانس یا خبرگزاری پارس که در ۱۹ مرداد ۱۳۱۳ به عنوان مرکزی برای کسب و نشر اخبار جهان و اطلاعات داخلی مملکت، در وزارت امور خارجه تأسیس شده بود — به اداره راهنمای نامه‌نگاری واگذار شد و نتیجه عملکرد اداره نامبرده، در انحصار گرفتن اطلاع‌رسانی، سانسور، تقلیل نشریات و کانالیزه کردن نوشته‌ها و مطالب مطبوعات بود. اداره مزبور تا زمان سقوط رضاشاه فعال بود و طبق فهرست تهیه شده از سوی آن اداره، در تاریخ ۱۳۱۹/۷/۲۱، روزنامه‌ها، مجلات و ماهنامه‌ها، به ۴۹ عنوان تقلیل یافت که حتی نسبت به دوره اول یعنی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ — که طی آن ۳۴۴ عنوان تازه به مطبوعات اضافه شد و نصاب آن با ۸۰ عنوان به هر یک از دو سال ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ تعلق گرفت. از این رو، تعداد نشریات در اواخر دوره پهلوی افت قابل توجهی داشت. در طی شانزده سال ۱۳۰۴-۱۳۲۰، در پی توقیف و تعطیل تدریجی عنوان‌های سابق، به استثنای دو سه عنوان، فقط ۲۵۱ عنوان جدید تحت مقررات به وجود آمد. رقم ۱۹۵ عنوان روزنامه و هفته‌نامه سیاسی بود (برزین، ۱۳۷۰: ۱۸). در دوره دوم به استناد فهرست تهیه‌شده اداره راهنمای نامه‌نگاری به تاریخ ۱۳۱۹/۷/۲۱ [دوره ریاست عبدالرحمن فرامرزی] به ۴۹ روزنامه، مجله و ماهنامه تقلیل یافت (کریمیان، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۴).

برخی نیز موضوع سازمان پرورش افکار را در حد «شستشوی مغزی مردم» و انحراف افکار عمومی از موضوعاتی نظیر مرگ سران حکومتی و فرهنگی و سایر رخداد‌های سیاسی و اجتماعی می‌دانند (رحمانی، ۱۳۶۶: ۴۰۹). سازمان پرورش افکار نیز به دلیل وجود مشکلاتی چون، کمبود مالی و بودجه و نبود نیروی انسانی کارآمد و فقدان

زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و استبداد حکومتی (دلفانی، ۱۳۷۵: ۱۳) و... توفیق چشمگیری در این زمینه نداشت.

نتیجه‌گیری

نقل قولی از جلال آل احمد در توصیف فضای مطبوعاتی دوره بیست‌ساله پهلوی اول بیانگر وضعیت اختناق و سانسور فزاینده است که با ترور میرزاده عشقی — شاید بتوان او را اولین قربانی این فضای ترور و وحشت دانست — اوج می‌گیرد: «روشنفکران آن دوره بیست‌ساله، به هر چه در آن مدت گذشته بود، رضایت داده بودند و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند و به همین دلیل است که می‌توان گفت، ارزش فکری تعلیم و تربیت دوره بیست ساله پیش از شهریور ۱۳۲۰، با حکومت نظامی‌اش چیز اندکی بیش از صفر است. شاید هم حق داشتند که سکوت کرده بودند، چون می‌دیدند که قلدری در کار است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده و عشقی و فرخی را به آن صورت و بهار را به آن صورت دیگر و پنجاه و سه نفر هم. که تا جمع شدند می‌بینند که در زندانند...» (آل احمد، ۱۳۷۳: ۱۱۴). در نهایت و بنا به منابع و اسناد ارائه شده می‌توان اذعان داشت که سیر سانسور در مطبوعات دوره رضاشاه از زمان ترور میرزاده عشقی جوان سیر صعودی یافت.

منابع

۱. آراین‌پور، یحیی، (۱۳۸۷)، از صبا تا نیما، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران: زوار، سازمان انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. آژند، یعقوب، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر.
۳. اسناد مطبوعات ایران (۱۲۸۶-۱۳۲۰ هجری شمسی) (۱۳۷۲)، به‌کوشش کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

۴. اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان (سیاست و اجتماع در عصر رضاخان)، تهران: اداره تحقیق و بررسی اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۱/۲ و ۱۴.
۵. آل احمد، جلال، (۱۳۷۳)، ادب و هنر امروز ایران، تهران: میترا.
۶. آئین نامه امتیاز روزنامه ها و مجله های کشور. اسناد آرشیوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۷. برزین، مسعود، (۱۳۷۰)، «تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها. ش ۸۰.
۸. بهار، محمدتقی، (۱۳۵۷)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۹. بهبودی، سلیمان، (۱۳۷۲)، خاطرات بهبودی، تهران: طرح نو.
۱۰. حائری، هادی، (۱۳۷۳)، سده میلاد میرزاده عشقی، یکی از شاعران و نویسندگان دوران مشروطیت، تهران: نشر مرکز.
۱۱. دلفانی، محمود (بهار و تابستان ۱۳۷۵)، «سازمان پرورش افکار (جستاری بر سازمان ها و سیاست های فرهنگی ایران در دوره رضاشاه)»، گنجینه اسناد. شماره ۲۱ و ۲۲. ص ۷۰ تا ۹۴.
۱۲. ذاکر حسین، عبدالرحیم، (۱۳۷۷)، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت. جلد اول، تهران: علمی.
۱۳. رحمانی، منصور، (۱۳۶۶)، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۴. روحانی، علیرضا، (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، «اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان». گنجینه اسناد. شماره ۲۹ و ۳۰. ص ۱۰۵.
۱۵. سالنامه و آمار ۱۵-۱۳۱۴ و ۱۳۱۷-۱۳۱۶، وزارت فرهنگ، شرکت سهامی چاپ.
۱۶. سپانلو، محمد علی، (۱۳۶۹)، چهار شاعر آزادی، تهران: نگاه.

۱۷. سیفی فمی تفرشی، مرتضی، (۱۳۷۸)، پلیس خفیه ایران (مروری بر رخداد‌های سیاسی و تاریخچه شهربانی ۱۲۹۹-۱۳۲۰ ش)، تهران: ققنوس.
۱۸. صدرهاشمی، محمد، (۱۳۶۳)، تاریخ جرائد و مجلات ایران، اصفهان: کمال.
۱۹. عشقی، میرزاده، (۱۳۵۰)، کلیات مصور میرزاده عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیر کبیر.
۲۰. علی، کریمیان، (۱۳۸۳)، «اداره راهنمای نامه‌نگاری یا نظارت بر سانسور مطبوعات در عصر رضاشاه»، گنجینه اسناد، شماره ۵۵.
۲۱. قائد، محمد، (۱۳۷۷)، میرزاده عشقی، تهران: طرح نو.
۲۲. کرونین، استفانی، (۱۳۸۳)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، تهران: جامی.
۲۳. مجموعه اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره تنظیم ۱۳۰۱۵، پاکت ۱۱۲۶.
۲۴. مستوفی، عبدالله، (۱۳۲۶)، شرح زندگانی من، تهران: علمی.
۲۵. مکی، حسین، (۱۳۵۹)، تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۴)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، تهران: نشر البرز.